

نقش و اهمیت نهاد آموزش و پرورش در فرایند سیاست‌گذاری‌ها و توسعه

انسان محور با نگاهی موردی به ایران^۱

محسن گنج بخش زمانی^۲، محمدسالار کسرائی*^۳، مجید توسلی رکن آبادی^۴

چکیده

گرفته است، چنین انسانی می‌بایست در فرایند توسعه و سیاست‌گذاری‌های آموزشی پرورش یابد. بنابراین، این مقاله قصد دارد تا درک بهتری از نقش آموزش و پرورش در توسعه پایدار و انسان‌محور و سیاست‌گذاری‌های کلان همسو با این رویکرد ارائه کند. نتایج این تحقیق می‌تواند به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران ارشد کمک کند تا سیاست‌ها و برنامه‌های خود را براساس دانش و تجربیات به‌دست آمده بهبود بخشند و همچنین به نهاد‌های آموزشی و پرورشی کمک کند تا استراتژی‌ها و برنامه‌هایشان را برای تحقق اهداف توسعه پایدار و انسانی توسعه دهند.

توسعه پایدار، به شدت متکی بر سیاست‌گذاری‌های کلان در عرصه نهاد آموزش و پرورش است. این نهاد با تأمین سرمایه انسانی و اجتماعی موثر، نقشی بسیار حیاتی در رشد اقتصادی و تحقق توسعه پایدار و انسان‌محور ایفا می‌کند. موضوعی که در این مقاله سعی شده با بهره‌گیری از رهیافت نهاد‌گرایی و نظریه سرمایه انسانی، به تبیین تأثیر نهاد آن بر توسعه با نگاه موردی به چند تجربه موفق جهانی و در نهایت ایران پرداخته شود. به عبارت دیگر، نهاد آموزش به عنوان منبع اصلی خلق و توسعه سرمایه انسانی در چارچوب نظری نهاد‌گرایی در فرایند تأثیر نقش نهاد آموزش در توسعه پایدار مورد بررسی قرار گرفته است. از سویی دیگر، با توجه به اینکه انسان در ادبیات جدید نظریه‌های مربوط به توسعه پایدار در کانون توجه قرار

کلید واژه‌ها: آموزش، پرورش، سیاست‌گذاری، توسعه پایدار، توسعه انسان محور، سرمایه انسانی، نهاد‌گرایی، ایران

۱. تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۶/۲۵

تأیید نهایی: ۱۴۰۲/۹/۲۴

۲. دانشجوی دکتری تخصصی سیاست‌گذاری عمومی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. آدرس ایمیل:

resane.zamani@gmail.com

۳. دانشیار جامعه‌شناسی، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

mohammadsalar.kasraie@gmail.com

۴. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

The Role and Importance of the Institution of Education in the Process of Policy-making and Human-centered Development: The Case study of Iran

Abstract

Sustainable development is highly dependent on macro-level policies in the education system. This institution plays a vital role in economic growth as well as achieving sustainable and human-centered development by providing effective human and social capital. The present study has attempted to explain the impact of the education system on development by adopting the institutionalism approach and human capital theory, with a look at some successful experiences across the globe as well as Iran. In other words, the education system, as the main source of creating and developing human capital was examined within the theoretical framework of institutionalism in terms of the role of education system in sustainable development. On the other hand, given that humans have been the focus of attention in the new literature

on theories related to sustainable development, such humans must be nurtured in the process of development and educational policies. Therefore, this article intends to provide a better understanding of the role of education in sustainable and human-centered development and coordinated macro-level policies. The results of this research can help senior policymakers and decision makers improve their policies and programs based on the knowledge and experience gained, and help educational institutions develop their strategies and plans to achieve the goals of sustainable and humanistic development.

Keywords: Education, policy, sustainable development, human-centered development, human capital, institutionalism, Iran

مقدمه

با هر رهیافتی که به مساله توسعه و توسعه نیافتگی بنگریم، توجه خاص به نقش نهادها در تبیین علل و زمینه‌های توسعه یافتگی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. اما گفتمان جدیدی که از سوی نهادگرایان مطرح شده است، ساحت مطالعه بر روی توسعه و توسعه نیافتگی در کشورها را از رویکردهای تک بعدی‌نگر و محدود به اقتصاد خرد و کلان، به عرصه‌های فراگیرتری گسترش داده است و بدین ترتیب، عرصه مطالعاتی در رویکرد نهادگرایی جدید به حوزه‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، مطالعات فرهنگی و حتی حقوق و میان رشته‌های دیگر نیز تعمیم یافته است. انسان در نظریه‌های جدید در حوزه توسعه پایدار در کانون توجه قرار دارد. بنابراین چنین انسانی می‌بایست در فرایند توسعه و سیاست‌گذاری‌های آموزشی خلق شود یا به عبارت دیگر پرورش یابد. این نگاه بر آمده از رویکردی است که در آغاز به محوریت و غایت‌مندی انسان در امر توسعه و نیازهای متنوع آن در راستای رشد، شکوفایی و تعالی توجه خاص دارد.

در ادبیات توسعه پایدار، رشد و توسعه اقتصادی می‌بایست در راستای بهبود شرایط زندگی انسانی، کاهش فقر، حفظ محیط زیست و در نهایت تعالی و رشد چند جانبه انسان تحقق یابد. توسعه اقتصادی و انباشت سرمایه نه به‌عنوان مهم‌ترین که تنها یکی از مولفه‌های توسعه پایدار مورد توجه است. اگر غایت توسعه را رشد و شکوفایی چند بعدی و فراگیر انسان در نظر بگیریم، اهمیت و نقش ویژه نهاد آموزش بیش از پیش آشکار می‌شود. چرا که چنین انسانی نیاز به پرورش دارد و این ممکن نخواهد شد جز آنکه در سیاست‌گذاری‌های کلان به سهم نهادها، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. به‌خصوص نهادگرایی که به سهم نهاد آموزش در توسعه کشورها توجه دقیق‌تری معطوف داشته‌اند. در این نوشتار کوشش ما بر آن است تا نقش و تاثیر فراگیر نهاد آموزش در فرایند توسعه با رهیافت نهادگرایی و متکی بر اندیشه‌های چند نظریه‌پرداز نهادگرا از جمله، نورث (North)، سن (Sen)، ویلیامسون (Williamson)، دارون اوغلو (Daron Acemoglu) و تعدادی دیگر از نظریه‌پردازان داخلی متأثر از رویکرد نهادگرایی را مورد توجه قرار دهیم تا اهمیت این رهیافت در سیاست‌گذاری‌های عمومی و آموزشی کشورمان بیشتر تبیین شود. توسعه اقتصادی موفق هنگامی تحقق می‌یابد که نظامی متشکل از باورهای تکامل یافته و هم راستا با اهداف ملی در یک کشور پدید آید.

کونتزس (Kuznets, 1971) معتقد است که ۹۰ درصد از توسعه‌ی گذشته در کشورهای صنعتی به دلیل افزایش سرمایه نبوده است بلکه به سبب بهبود در زمینه‌های انسانی مهارت‌کاردانی مدیریت بوده است ظرفیت‌های انسانی به‌جای سرمایه عامل نخست در فرایند توسعه اقتصادی بوده است. بدین‌سان آموزش و پرورش باعث شکوفایی استعدادها و ارتقای کیفیت نیروی انسانی می‌گردد و افزایش کیفیت نیروی انسانی موجب افزایش بهره‌وری و تسریع رشد اقتصادی می‌شود (ابرهیمی مقدم و خوش‌چهره، ۱۳۹۶).

این رویکرد همچنین با مفهوم سرمایه انسانی در ارتباط مستقیم و تنگاتنگی قرار دارد. هدف توسعه‌ی انسان محور و پایدار، پرورش توانمندی‌ها و قابلیت‌های انسانی است. بخش مهمی از این قابلیت‌ها از جمله قابلیت‌های مرتبط با مولفه‌های آموزش، سلامت، اشتغال و فضای کسب و کار، از مهم‌ترین اصول و پایه‌های تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی انسانی در هر جامعه‌ای است. بنابراین سرمایه‌ی انسانی شامل توانمندی‌ها، مهارت‌ها، استعدادها، دانش، خلاقیت، سلامت، کیفیت اشتغال، عادت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی و اجتماعی و سایر شایستگی‌های ملموس و ناملموس موجود در شهروندان یک کشور است که به آن‌ها امکان می‌دهد تا با ایجاد ارزش افزوده و کارایی از آن بهره‌مند شوند و آن را در فرایند تولید ملی به کار گیرند (حیدری، ۱۳۹۵).

رابطه بین سرمایه انسانی و نوآوری در کشورها مبتنی بر چیزی است که بوردیو (Bourdieu, 1986) آن را "تبدیل" نامید، یعنی اشکال مختلف سرمایه را می‌توان به منابع و سایر اشکال پر بازده اقتصادی تبدیل کرد. این فرآیند تبدیل توسط تعدادی از محققین مورد مطالعه و تایید قرار گرفته است. به عنوان مثال بکر (Becker, 1964)؛ گرادشتاین (Gradstein, 2000) و جاستمن (Justman, 2000) می‌گویند، کسانی که تحصیلات بهتری دارند، تجربه کاری گسترده‌تری دارند و زمان، انرژی و منابع بیشتری را برای ارتقای مهارت‌های خود سرمایه‌گذاری می‌کنند، بهتر می‌توانند از مزایای بالاتری برای خود برخوردار شوند و در عین حال برای کمک به رفاه کلی جامعه و روند توسعه توانایی بیشتری دارند. علاوه بر این، انتظار می‌رود که نوآوری به عنوان یک فعالیت دانش فشرده، به طرق مختلف با سرمایه انسانی مرتبط باشد. بلک (Black, 1996) و لینچ (Lynch, 1996) پیشنهاد کردند که سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی از طریق آموزش و آموزش در حین کار نیروی محرکه افزایش بهره‌وری و رقابت در سطح سازمانی را موجب می‌شود. در همین راستا، کانن (Cannon, 2000) استدلال کرد که سرمایه انسانی بهره‌وری کلی را در سطح اجتماعی

افزایش می‌دهد، زیرا ورودی انسانی به فعالیت اقتصادی از نظر تلاش فیزیکی و فکری افزایش می‌یابد. به طور کلی رشد در فعالیت‌های اقتصادی نیازهای بیشتری به فرآیندها و نوآوری‌های جدید برای حمایت بیشتر از این رشد ایجاد می‌کند دیرک و همکاران (Dirk et al., 2023). با توجه به آنچه گفته شد چارچوب نظری در این مقاله برگرفته از رویکرد نهادگرایی متأثر از اندیشه‌های نورث (North, 1993)، سن (Sen, 1998)، ویلیامسون (Williamson, 2009)، اوغلو (Acemoglu, 2012) و تعدادی دیگر از نظریه‌پردازان داخلی متأثر از رویکرد نهادگرایی و همچنین نظریه‌های مربوط به سرمایه انسانی است.

هدف پژوهش

هدف اصلی در این پژوهش، ایجاد نگرش و دانش عمیق‌تر نسبت به سهم و تاثیر نهاد آموزش و پرورش در سیاست‌گذاری‌های کلان و هم راستا با تحقق توسعه پایدار و انسان محور است. از سویی دیگر، ادراک عمیق‌تر نسبت به سیاست‌گذاری‌های بر آمده از الگوهای و رویکردهای مبتنی بر مفهوم "سرمایه انسانی" در روند توسعه پایدار و انسان محور، از جمله اهداف مورد توجه در این نوشتار است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر یک مقاله مروری نظاممند است که با بهره‌گیری از روش کیفی به تبیین داده‌های بدست آمده بر اساس رویکرد نهادگرایی و نظریه توسعه انسانی می‌پردازد. روش گردآوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای بوده است. پرسش اصلی در این نوشتار این است که نهاد آموزش و پرورش چه تاثیر و جایگاهی در سیاست‌گذاری‌های کلان و در نهایت توسعه پایدار و انسان محور دارد؟ همچنین در این مقاله در جستجوی تعیین نقش و تاثیر سرمایه انسانی بر توسعه در کشورها هستیم و این‌که، نهاد آموزش چگونه می‌تواند منجر به توسعه سرمایه انسانی و در نهایت توسعه انسان محور شود؟

پیشینه

تحولی که در ادبیات توسعه در جهان رخ داده است به کیفیت، ماهیت و غایت‌مندی این مفهوم می‌پردازد و آن را بسیار فراتر از رشد و توسعه اقتصادی صرف در نظر می‌گیرد. امروزه صاحب نظران و اندیشمندان جهان اعتقاد دارند که انسان محور توسعه است و این توجه به انسان با در نظر گرفتن ابعاد سلامت، دانش و آموزش و کیفیت زندگی توسعه‌ی انسانی و شاخص اصلی توسعه جوامع



قلمداد می‌شود. بنابراین سرمایه‌گذاری در حوزه آموزش و توانمندسازی این نهاد، یکی از کلیدی‌ترین و تاثیرگذارترین عوامل در رشد و توسعه پایدار توأم با محوریت انسان می‌باشد. همچنین علاوه بر متون و مقالات نظریه‌پردازان مورد اشاره، معدود کتاب‌ها و مجموعه مقالاتی از پژوهشگران ایرانی که به موضوعات مربوط به سیاست‌گذاری آموزشی، اهمیت نهاد آموزش در فرایند رشد و توسعه کشورها، نقدهای وارد بر نظام آموزشی کشور در عرصه سیاست‌گذاری‌های پویا و کارآمد در فرایند توسعه، بررسی‌های تطبیقی سیاست‌گذاری‌های آموزشی میان ایران و برخی کشورها از جمله ژاپن به‌عنوان یک الگوی موفق و همچنین پژوهش‌های انجام شده در زمینه سرمایه انسانی و جایگاه آن در سیاست‌گذاری‌های آموزشی در کشور، نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نورث در کتاب فهم فرایند تحول اقتصادی خود می‌گوید، ذخیره دانشی که افراد در جامعه در اختیار دارند، عامل تعیین‌کننده و بسیار بنیانی عملکرد اقتصادها و جوامع است و تغییر در ذخیره دانش، کلید تکامل اقتصادهاست. پیشرفت جهان غرب در نهایت نتیجه ارتقای انواع مهارت‌ها و دانش صورت گرفت. نکته کلیدی این است که یادگیری توسط افراد و سازمان‌ها عامل اصلی تکامل نهادهاست (North, 1398). هاولت و رامش (Howlett & Ramesh, 2003) می‌گویند: «نهادها ممکن است آن‌چنان سازمان یافته باشند که اجرای یک سیاست را تسهیل کنند و برای اجرای سیاست دیگر، مانع ایجاد کنند. این نهادها ممکن است به برخی از منافع مشخص در جامعه امتیاز بدهند در حالی که دیگران را از منفعت محروم سازند. نهادهای حکومتی سه ویژگی مشخص به سیاست‌گذاری عمومی می‌دهند؛ نخست حکومت به سیاست‌ها مشروعیت می‌بخشد. نهادها ممکن است آن‌چنان سازمان یافته باشند که اجرای یک سیاست را تسهیل کنند و برای اجرای سیاست، دیگر مانع ایجاد کنند این نهادها ممکن است به برخی از منافع مشخص در جامعه امتیاز بدهند در حالی که دیگران را از منفعت محروم سازند» نورث می‌گوید، اقتصاد نهادی جدید بر باورهایی متمرکز دارد که انسان‌ها برای تبیین محیط‌شان شکل می‌دهند و نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای شکل دادن به محیط ایجاد می‌کنند (North, 1398).

بنابراین، پر واضح است که نهاد آموزش در فرایند تحولی خود توأم با سیاست‌گذاری‌های موثر و در شان این نهاد موثر و پویا، می‌تواند زمینه‌ساز خلق باورهای نهادینه شده‌ای در راستای پدیداری توسعه پایدار و انسان محور باشد. به گفته نورث، «هر اقتصادی مجموعه‌ای متشکل از انگیزش‌ها را برای فعالیت فراهم می‌کند. علاوه بر این جهت‌گیری سرمایه‌گذاری آن‌ها در مهارت‌ها و دانش به نحوی یکسان منعکس‌کننده ساختار انگیزشی زیربنایی خواهد بود. اگر بیشترین نرخ بازده در اقتصاد به بهره‌برداری غیرمجاز (برای مثال دزدی اختصاص یابد) می‌توانیم انتظار داشته باشیم که

سازمان‌ها در کسب مهارت‌ها و دانشی سرمایه‌گذاری کنند که آن‌ها را به دزدان بهتری تبدیل می‌کند. به‌همین نحو اگر بازده بالایی در فعالیت‌های مولد حاصل شود انتظار خواهیم داشت که سازمان‌ها منابع را به سرمایه‌گذاری در مهارت و دانشی اختصاص دهند که بهره‌وری را افزایش خواهد داد» همچنین، «رابطه‌ای نزدیک بین نظام‌های باور و چارچوب نهادی وجود دارد. نظام‌های باور، بازنمایی درونی چشم‌انداز انسان را در بر می‌گیرند. نهادها ساختاری هستند که انسان‌ها بر آن چشم‌انداز تحمیل می‌کنند تا نتایج مورد نظر را پدید آورند. بنابراین نظام‌های باور بازنمایی درونی و نهادها تجلی بیرونی آن بازنمایی هستند» (North, 1398). این چشم‌اندازها را می‌توان در قالب سیاست‌گذاری‌هایی طراحی و تدوین کرد تا به اهداف مورد نظر به‌خصوص در راستای تحقق توسعه در کشورها کمک نماید.

مطالعه نهادها و تحول نهادی به‌عنوان اولین لازمه تفکیک مفهومی نهادها از سازمان‌ها را ضروری می‌کند نهادها قواعد بازی هستند سازمان‌ها بازیگراند؛ تعامل بین این دو تحول نهادی را شکل می‌دهد. یکی از دلایل مهم بودن نهادها از دیدگاه نورث (North, 1398) این است که آن‌ها به‌طور نزدیکی به ایدئولوژی یا شکل روانی و اجتماعی جامعه اقتصادی مربوط هستند. نهادها کمک می‌کنند تا تعیین گردد که چطور افراد به رفتار درست و منصفانه نگاه کنند. این عوامل نیز به نوبه خود بر این‌که افراد چگونه به موقعیت‌های مختلف واکنش نشان دهند، تاثیر می‌گذارد. نورث برخلاف نظریه سنتی اقتصاد که همواره فرض می‌کند افراد بر مبنای نفع شخصی به‌طور عقلایی رفتار می‌کنند، افراد را درباره آنچه که انجام می‌دهند و آنچه که به نفع شخصی آن‌هاست، نامطمئن می‌بیند. در نتیجه افراد به اسطوره‌ها، ایدئولوژی، اعتقادات و عادت‌ها رو می‌آورند نورث چنین استدلال می‌کند که ایدئولوژی و سیستم‌های اعتقادی موجب کاهش رفتارهای نامطلوب شده و احتمال درگیر شدن افراد در رفتارهای زیان‌بخش برای کل اقتصاد را کاهش می‌دهد.

نظریه ویلیامسون درباره نقش مدارس در توسعه کشورها، یکی از نظریات مهم در حوزه توسعه است. براساس این نظریه، مدارس به‌عنوان یک نهاد، می‌توانند در توسعه کشورها نقش مؤثری داشته باشند. ویلیامسون بر این باور است که مدارس، به‌عنوان یک نهاد، می‌توانند با ارائه آموزش‌های کاربردی و عملی، به توسعه کشور کمک کنند. وی بر این باور است که مدارس، به‌عنوان یک نهاد، می‌توانند با ارائه آموزش‌های کاربردی و عملی، به توسعه کشور کمک کنند. به‌طور کلی، توسعه مجموعه‌ای از تحولات نهادی است. براساس نظریه چهارسطح اجتماعی ویلیامسون این تحولات نهادی به صورت مرحله ای است (متوسلی و فتح‌الهی، ۱۳۸۹). نورث بزرگ‌ترین چالش

برای علوم اجتماعی را تبیین تغییرها یا به‌طور ویژه تغییرات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمانی می‌داند و از توجه به چگونگی یادگیری انسانی به‌عنوان پیش‌نیاز اساسی برای توضیح این تغییرها نام می‌برد. چرا که از دید وی توانایی یادگیری، اصلی‌ترین دلیل برای مشاهده انعطاف‌پذیری رفتار انسان است و فعل و انفعالات یادگیری افراد به وجود آورنده تغییرها اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمانی است. در حقیقت نورث در مطالعات خود با درک ضرورت توجه به پدیده تغییر به‌عنوان مبحث نهایی مورد علاقه علوم اجتماعی، سعی بسیاری را برای هر چه نزدیک‌تر شدن به شناخت کامل این پدیده می‌کند و در این مسیر (به‌ویژه در مطالعات اخیر خود) به اهمیت فرایند یادگیری انسانی تأکید بسیاری کرده است. در همین راستا، لیوینگستون (Livingston, 1368) با مطرح کردن وجوه و ابعاد دیگری از مسأله‌ی اهمیت نهادها، معتقد است که سطح توسعه یک کشور عاملی مهم در این قضیه است. سطح توسعه شامل متغیرهایی چون میزان و نحوه تعامل میان دولت و ملت، نیازهای نیروی انسانی و میزان به روز بودن سیاست‌گذاران و آگاهی کامل آن‌ها از تغییر و تحولات جهانی است که نقش و ارتباط آن‌ها با دانش قابل توضیح است. وی آموزش را یکی از ساده‌ترین و مهم‌ترین کانال‌ها برای کاهش ضریب تعارض میان دولت‌ها با ملت‌ها می‌داند و نتیجه می‌گیرد در فرایند توسعه، باید فضایی ایجاد شود که در درون آن به تدریج ساختارها و نهادهای توسعه‌ای شکل بگیرند شکل‌گیری این فضا نیز نیازمند شکل‌گیری یک جامعه یادگیرنده است که آموزش یکی از قسمت‌های آن است (مومنی و چهاربند، ۱۳۹۱).

مفهوم توسعه‌ی انسانی یا انسان‌محور که در این نوشتار از مفاهیم کلیدی به‌شمار می‌رود، در گزارش توسعه‌ی انسانی برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل در سال ۱۹۹۰ به‌کار گرفته شد. این گزارش که اقتصاددانانی چون سن و محبوب‌الحق آن را نوشته بودند، انسان را در مرکز ثقل برنامه‌های توسعه معرفی می‌کند (حیدری، ۱۳۹۵). در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ آگاهی روزافزونی در مورد محدودیت سنج‌های اقتصادی برای سنجش توسعه، موجب شد تا برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل شاخص توسعه‌ی انسانی را ابداع کند. این سنج سه بعد توسعه مرتبط با بهزیستی آدمی را ترکیب کرده است: زندگی طولانی و سالم، آموزش و دانش، و سطح زندگی آبرومند.

برخی از نظریه‌پردازانی که به نهادگرایی اقتصادی گرایش یافته‌اند نیز معتقدند که از طریق فرآیندهای نهادی ساختاری می‌توان بیشترین سطح همکاری بین نیروهای اجتماعی و سیاسی را به‌وجود آورد به‌طور کلی این گروه معتقدند سیاست‌گذاری اقتصادی باید وابسته به گسترش همکاری و هماهنگی نیروهای مختلفی باشد که زمینه ایجاد سود مشترک بین بازیگران را فراهم

سازد آنان سیاست‌گذاری اقتصادی را نشانه همکاری‌های سازمان یافته برای رقابت و رفاه می‌داند. چنین رویکردی در حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی اهمیت و کارکرد ویژه‌ای دارد (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۱). سن (Sen, 1395) درباره نقش و نفوذ سرمایه انسانی و توانمندی‌های انسان در روند توسعه به‌عنوان دو متغیر تاثیرگذار می‌گوید: «فرایندی که در آن بهره‌وری کیفی انسان‌ها به‌عنوان یک کلیت به حساب می‌آید تغییر یافته است. مثلاً مردم در طی زمان از طریق آموزش، یادگیری و مهارت‌اندوزی می‌توانند از بهره‌وری بسیار بیشتری برخوردار شوند و این پدیده تأثیر بسیار زیادی بر توسعه اقتصادی دارد (حیدری، ۱۳۹۵). نظریه‌ی توسعه‌ی انسانی پیوند نزدیکی با توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی دارد. «هدف توسعه‌ی انسانی پرورش توانمندی‌ها و قابلیت‌های انسانی است. بخش مهمی از این قابلیت‌ها از جمله قابلیت‌های مرتبط با مولفه‌های آموزش، سلامت، اشتغال و فضای کسب و کار از مهم‌ترین اصول و پایه‌های تشکیل دهنده‌ی سرمایه‌ی انسانی در هر جامعه‌ای است. بنابراین سرمایه‌ی انسانی شامل توانمندی‌ها، مهارت‌ها، استعدادها، دانش، خلاقیت، سلامت، کیفیت اشتغال، عادت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی و اجتماعی و سایر شایستگی‌های ملموس و ناملموس موجود در شهروندان یک کشور است که به آن‌ها امکان می‌دهد تا با ایجاد ارزش افزوده و کارایی از آن بهره‌مند شوند و در فرایند تولید ملی به کارش گیرند.» سن (Sen, 1399) در کتاب توسعه یعنی آزادی می‌گوید: «گذار چشمگیری که در سال‌های اخیر در پذیرش بیشتر نقش «سرمایه انسانی» روی داده است به درک اهمیت دیدگاه توانمندی انسان بسیار کمک می‌کند. اگر انسان بتواند از طریق آموزش و بهداشت بیشتر در تولید کالاها کارآمدتر شود غیرطبیعی نخواهد بود که در نتیجه همین، ابزارها به‌طور مستقیم نیز دستاوردهای بیشتری در ساماندهی زندگی خویش به‌دست آورد.» (همان)

سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۷ سرمایه انسانی را ثروت مولد و مجسم در کار، مهارت و دانش معرفی کرد. شولتز (Schultz, 1991) نیز سرمایه انسانی را به‌عنوان یکی از عوامل مهم برای رشد اقتصاد ملی در اقتصاد مدرن به رسمیت شناخت سرمایه انسانی به‌عنوان دانش و مهارت‌های انباشته شده یک نیروی کار تعریف می‌شود در حقیقت ویژگی‌های کیفی افراد سرمایه آن‌ها هستند. سرمایه انسانی نه سرمایه فیزیکی و نه سرمایه مالی محسوب می‌شود بلکه سرمایه انسانی به‌عنوان دانش، مهارت خلاقیت و سلامت فرد تعریف شده است» (بکر، Becker, 2002). حیدری (۱۳۹۵) در این رابطه می‌گوید: «امروزه نمایه‌ی سرمایه‌ی انسانی مبتنی بر چهار ستون یا پایه است: سه رکن تعیین‌کننده‌ی اصلی یعنی آموزش، سلامت و نیروی کار و اشتغال است و عامل چهارم دیگر



شامل محیط‌های توانمندساز می‌باشد که برای سه رکن اول فرصت و مجال سود آوری و بازدهی بیش تر فراهم می‌آورند..»

سرکار آرنای (۱۳۹۷) نیز باور دارد، نظریه‌ی سرمایه‌انسانی آن‌گونه که اقتصاد دانان تبیین می‌کنند، تفسیری بسیار ساده از نقش آموزش ارائه می‌دهد. استونسون و بل (Stevenson & bell, 1392) اعتقاد دارند به کاربرد نظریه سرمایه‌انسانی در سیاست‌گذاری آموزشی باید در بستر جهانی‌سازی اقتصادی نگریسته شود. یکی از پیامدهای جهانی شدن جنبه اقتصادی آن است که بسیاری از ملت‌ها می‌کوشند تا منافع اقتصادی حاصل از یک نظام آموزشی را که برای تأمین نیازهای اقتصادی و تجاری خاص طراحی شده است به حداکثر برسانند. درگرایش جهانی به اقتصاد عرضه محور، به‌طور مؤثری سیاست آموزشی را به یک رکن اساسی سیاست اقتصادی مبتنی بر توسعه سرمایه‌انسانی به‌عنوان محور ایجاد رشد اقتصادی تبدیل کرده است لیکن سیاست آموزشی همواره چیزی فراتر از سیاست اقتصادی بوده و به عنوان سیاست اجتماعی نیز قلمداد می‌شود شاید دقیق‌تر آن است که بگوییم سیاست آموزشی دارای یک کارکرد اجتماعی است که نه فقط به مسائل تأمین اجتماعی بلکه به موضوعات ایدئولوژیک نیز مربوط می‌شود.

فاطمی امین و فولادیان (۱۳۸۲) در مقاله‌ای با عنوان "مطالعه تطبیقی ۷۰ کشور جهان" درباره ضریب نفوذ سرمایه‌انسانی و نهاد آموزش که تولیدکننده اصلی آن است می‌نویسند: زمانی یک جامعه از نظر اقتصادی با الگوی مطلوب خود توسعه می‌یابد که تحولی عمیق و جدی در دانش، علوم فنی و مهارت‌های خود به‌وجود آورد و از جمله عوامل بسیار مهم در ایجاد این تحول حاکم کردن روح علمی بر جامعه و به‌کارگیری توان جامعه در جهت تقویت سرمایه‌انسانی و محور قرار دادن نظام آموزشی و تأکید بر کیفیت و سازگاری نظام آموزشی با نیازهای توسعه اقتصادی است. توسعه اقتصادی، یک تحول تاریخی است، بنابراین نباید توسعه را با شاخص‌هایی مانند درآمد سرانه و شکاف بین تولید کشورهای توسعه نیافته و توسعه یافته تعریف کرد. توسعه نیافتگی به تحول دوران تاریخی بشر مربوط می‌شود، یک تحول جدید و یک دوران توفیق را به دست آورند، به اندازه یک دوران تاریخی از حرکت بشریت عقب مانده‌اند. سرمایه‌انسانی یکی از شاخص‌های بنیادین اقتصاد سیاسی رشد برای شکل‌گیری حکمرانی خوب محسوب می‌شود. سرمایه‌انسانی در شرایطی از اهمیت برخوردار است که زمینه تولید دانش، تکنولوژی، سرمایه و بازار اقتصادی را به‌وجود آورد. فرایند نوسازی و دستیابی به حاکمیت مطلوب در اقتصاد سیاسی از این جهت اهمیت دارد که اکثریت عمده کشورهای جهان سوم پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای در آموزش و پرورش داشته‌اند. از سوی دیگر می‌توان در اهمیت نقش سرمایه‌انسانی بر این موضوع تأکید داشت

که آموزش و تعلیم عمومی جزء جدانشدنی از تمامی راهبردهای توسعه اقتصادی می باشند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۶).

عجم اوغلو و رابینسون (Acemoglu & Rabinson, 1393) نیز در کتاب "چرا ملت‌ها شکست می‌خورند"، نیز بر اهمیت آموزش و مهارت‌ورزی در سایه توسعه نهاد آموزش تاکید می‌کند و می‌گوید: اهمیت مهارت و تخصص بسیار بیشتر از صرف راه‌اندازی و بهره‌برداری از ماشین آلات است. سطح آموزش و مهارت‌های نیروی انسانی است که دانش علمی را به وجود می‌آورد؛ همان دانشی که پیشرفت ما بر پایه آن بنا شده است و به کارگیری و پذیرش فناوری‌ها در رشته‌های متنوع کسب و کار را ممکن می‌سازد. افزایش سرمایه‌گذاری آموزشی به مثابه سرمایه‌ی نامرئی در گرو افزایش ظرفیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های تولیدی (سرمایه‌ی مرئی) همراه با به‌کارگیری پیشرفته‌ترین فناوری روز است. لذا رابطه‌ی تنگاتنگ میان سرمایه‌گذاری‌های مرئی (زیربنایی و یا تولیدی و در نتیجه ایجاد اشتغال) و سرمایه‌گذاری‌های نامرئی (مانند آموزش و بهداشت) در مراحل مختلف توسعه از بیش‌ترین اهمیت برخوردار است، به شرط این که آموزش به میزان زیادی با واقعیت‌های زندگی فردی و اجتماعی عموم مردم ارتباط داشته باشد و بیش‌تر بر دانش عملی، مهارت، نگرش و ساخت بینش‌های گروهی موثر در امر توسعه تا انتقال بسته‌های دانش و حفظ و تکرار آن‌ها تکیه کند. بنابراین برنامه‌های آموزشی و درسی باید تا حدود زیادی متنوع و متکثر باشند و همه‌ی استعدادها، نیازها و واقعیت‌های اجتماعی را به‌طور عینی پوشش دهند (سرکار آرانی، ۱۳۸۲).

یکی از نمونه‌های بسیار موفق در توسعه پایدار کشور ژاپن می‌باشد. کشوری با منابع مادی اندک که بنیان استراتژی و سیاست‌گذاری‌های کلان خود را بر پایه انباشت سرمایه انسانی به‌عنوان عامل اصلی تولید انباشت سرمایه بنا نهاد. رویکردی که به عنوان یک الگوی موفق از سوی سایر کشورها به‌خصوص کشورهای آسیای شرقی و آسیای جنوب شرقی به‌کار گرفته شد. چنان‌چه به گفته نویسنده کتاب سیاست‌گذاری سرمایه انسانی در ایران، «سیاست‌گذاری توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی در دولت‌های توسعه‌گرا تا حد زیادی متأثر از الگوی موفق ژاپن بوده است. توسعه‌ی ژاپن به مدد توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی رقم خورد. در واقع، توانایی‌های نهادی ایجادشده در دولت‌های توسعه‌گرا به کشورهايشان این امکان را داد تا با کنترل و هدایت جریان رانت‌ها، منابع مالی را برای انباشت اولیه‌ی سرمایه‌ی انسانی (موتور محرکه‌ی فرایند توسعه) بسیج کنند. برای نمونه، سنگاپور نیز در نخستین سند برنامه‌ی پیشرفت خود توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی را در اولویت قرارداد و برای



آن سیاست‌گذاری کرد. از این رو، یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در توسعه‌ی اقتصادی سنگاپور طی چهل سال اخیر نظام آموزش همگان و کارآمد این کشور بوده است (حیدری، ۱۳۹۵). بحث نهادهای آموزشی به مفهوم نسبتاً مدرن آن از دوره قاجاریه به بعد در ایران مطرح شد. که بزرگ‌ترین نمونه و نماد آن تاسیس دارالفنون در سال ۱۲۳۰ خورشیدی (۱۲۶۸ قمری) بود. اما دارالفنون بیشتر به مثابه یک دبیرستان و دانشگاه مورد توجه بود و بحث مدارس جدید در ایران به جز استثنائاتی که پیش از تاسیس دارالفنون توسط خارجی‌های مقیم ایران و به صورت محدود راه‌اندازی شده بود، به شکل محدود در نقاط مختلف ایران با تمرکز بیشتر بر تهران رو به افزایش تدریجی نهاد که در این میان مدرسه رشدیه را می‌توان از پیشگامان ورود جدید به دوره آموزش و پرورش جدید به خصوص در مقاطع ابتدایی نامید. مدارس جدید، عامل شتاب دهنده به اصلاحات سیاسی و اجتماعی و نشانه گسست آگاهانه از نظام آموزشی گذشته بود که در اسامی مدارس جدید و سمت‌گیری اروپایی آن‌ها خود را نشان می‌داد. هدف بنیان‌گذاران این مدارس، ساختن طبقه اجتماعی و اقتصادی جدیدی در ایران به منظور تربیت کادر رهبری اندیشه‌های اصلاحی، به‌ویژه با فاصله گرفتن از پذیرش طبقات اعیان و رجال وابسته بود (محمد کمال، ۱۳۸۸).

از دید آوری (Avery, 1377)، این موضوع یکی از مشکلات عمده نظام آموزش نوین ایران را تشکیل می‌دهد. زیرا نتیجه آن حفظ کردن طوطی‌وار درس‌ها است، در حالی که امکان پیشرفت شخصیت یا قوه تفکر دانش‌آموز را کم می‌کند، آن هم محدود به پیدا کردن راه حل مسأله‌های ریاضی است. بخشی از این مشکلات را باید ناشی از ناشایستگی آموزگاران دانست. نقطه شروع برنامه‌ریزی‌های توسعه باید تحول فرهنگی باشد و هر حرکت توسعه‌ای که زمینه ساز تحول فرهنگی نباشد، محکوم به شکست است (متوسلی و فتح‌الهی، ۱۳۸۹). آموزش پیش دبستانی و دوره ابتدایی نخستین درجه ورود به کارخانه تولید سرمایه انسانی است که در سایه سیاست‌گذاری‌های آموزشی صحیح و کارآمد می‌تواند بنیان‌های مهم و ضروری سرمایه انسانی را با پرورش انسان‌های هم‌راستا با توسعه فراگیر و به خصوص انسان محور فراهم کند. در این خصوص عظیمی (۱۳۹۱) می‌گوید: "برای درک این که آیا جامعه‌ای در آینده به توسعه دست پیدا می‌کند به جای بررسی فناوری‌های آن جامعه که از ظواهر توسعه است باید میزان خلاقیت، پرسشگری، تحرک، روحیه کار جمعی و تنوع‌طلبی کودکان آن کشور را سنجید. اگر می‌خواهید ببینید کشوری توسعه‌یافته است یا نه به کارخانه‌ها و صنایع آن نگاه نکنید، کافی است سری به مدارس آن بزنید که اگر محیط آن آموزشی و روش‌های آموزشی آنان محیطی آرام، خلاق و نوآورانه بود بدانید نسلی که در حال تربیت است می‌تواند در آینده جامعه را با خلاقیت و نوآوری خود توسعه بخشد. برای

فهم این که کشوری توسعه یافته یا در حال توسعه است. نیازی به اندازه‌گیری درآمد ملی یا سرانه نیست. کافی است به دبستان‌ها برویم. این انسان‌ها هستند که سرمایه را بارور، فن‌آوری را ابداع و طبیعت را تسخیر می‌کنند. لذا انسانی قدرت خلاقیت و نوآوری دارد که شخصیت او در دوران کودکی با این مفاهیم خو گرفته باشد. کودکی که فقط آموخته است تقلید کند، چشم بگوید، منفعل باشد، ساکت بماند و خطوط قرمز را رعایت کند، چگونه می‌تواند در عرصه تولید، دانش و فن‌آوری، پیشتاز خلاق، نوآور و مرزسکن باشد".

بنیان باورها و احساسات انسان‌ها در دوره ابتدایی و پیش‌دبستانی شکل می‌گیرد. به همین جهت، آموزش در این دوره از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. همچنین، آموزش پیش‌دبستانی می‌تواند باعث کاهش فواصل طبقاتی از لحاظ مهارت‌های اجتماعی، عاطفی و شناختی بین کودکان محروم با کودکان طبقه متوسط و غنی شوند. (همان). کشورهایمانند، آلمان کره و آمریکا که همگی به کمک آموزش‌های پایه به‌عنوان یک زیربنای استوار برای رشد و توسعه اقتصادی به برتری دست یافتند. اکنون در عصر رویارویی با موج سوم انقلاب صنعتی موسوم به انقلاب دانایی، اهمیت مقطع آموزش پایه بیش از پیش افزایش یافته و باید در برنامه‌ریزی‌های کلان مورد توجه جدی قرار گیرد. در این راستا، یکی از مهم‌ترین مصادیق در رابطه با سرمایه‌گذاری در دانش که ارتباط تنگاتنگی با سرمایه انسانی دارد، سرمایه‌گذاری در آموزش است. « با وجود اهمیت آموزش پایه در عصر دانش بنیان، در ایران از طرفی به‌دلیل گسترش یک ساخت رانتهی، ساختار نهادی بر محوریت علم قرار نگرفته تا بتواند فعالیت‌های اقتصادی را دانش بنیان سازد از طرف دیگر در سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های نظام آموزشی اولویت به آموزش عالی داده شده و بدون توجه به این که این مقطع تحت تأثیر شدید عملکرد دانش و مهارت‌های عرضه شده در آموزش عمومی است. در نتیجه برای ورود به اقتصاد دانایی محور در ابتدا باید به فکر تأمین سرمایه فکری و مهارت نیروی کار بود. کلید توسعه‌ی بسیاری از کشورها نظیر، آلمان، کره ژاپن و آمریکا رشد و توسعه آموزش همگانی متناسب با شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه بوده است. این در حالی است که ایران تاکنون با خلأ جذب چنین آموزش‌هایی چه در حوزه عمومی و چه در حوزه مهارتی روبه‌رو بوده است. اگر قرار است ایران جامعه‌ای دانش بنیان شود باید پس از هدف‌گذاری در ارتباط با استراتژی‌ها در تمامی حوزه‌ها آموزش و به‌ویژه آموزش پایه در اولویت قرار گیرد» (مومنی و چهاربند، ۱۳۹۱). مصلی‌نژاد (۱۳۹۱) از منظر دانش سیاست‌گذاری عمومی بر این باور است که نشانه‌های سیاست‌گذاری دولت و ساختار قدرت کشور ایران را در دوره‌های مختلف تاریخی می‌توان



براساس شاخص‌هایی از جمله ایدئولوژی‌گرایی، پوپولیسم^۱ و دولت رانتیر و فراطبقاتی مدنظر قرار داد. در هر دوره ترکیبی از مولفه‌های یاد شده محور اصلی سیاست‌گذاری دولتی و شکل‌بندی ساختار قدرت سیاسی در ایران بوده است.

در دولت‌های رانتیر^۲ اولویت اصلی به سرمایه‌ی فیزیکی و طبیعی داده می‌شود. در مقابل، شاخص‌های سرمایه‌ی انسانی سطوح پایین‌تر از متوسط را نشان می‌دهد. در چنین دولت‌هایی، موجودی سرمایه‌های فیزیکی و انسانی انباشته شده در مقایسه با سرمایه‌ی فیزیکی انباشته شده، یکی از دلایل اصلی رشد پایین اقتصادی در این کشورهاست، در حالی که توسعه‌ی همه‌جانبه و پایدار به ترکیب متوازن و متعادلی از انواع سرمایه وابسته است. (همان).

مومنی و نیکو نسبتهی (۱۳۹۶) در این رابطه می‌گویند: «نفت باعث افزایش چشمگیر درآمد دولت در ایران بخصوص از دهه ۱۳۵۰ به بعد گردید که به دنبال آن رشد اقتصادی را رقم زد. اما رشد اقتصادی ایران رشد پایداری نبود. این در حالی است که مطالعات نورث و همکارانش نشان می‌دهد پایداری رشد شرط دستیابی به سطوح بالای درآمد سرانه است. براساس مباحث مطرح شده توسط نورث و همکارانش و همچنین عجم اوغلو و رابینسون، تنها راه حل دستیابی به رشد اقتصادی و توسعه پایدار ایجاد ساختاری دموکراتیک است. بررسی‌های آماری در مورد کشورهای دارای منابع طبیعی نشان می‌دهد که برای بهره‌برداری مناسب از این منابع به منظور دستیابی به رشد اقتصادی و توسعه پایدار، وجود حداقلی از نظم دموکراتیک لازم است که ایران در حال حاضر فاقد آن است.»

کارل (Karl, 1393) در کتاب معمای فراوانی ادعا می‌کند که «آنچه او دولت‌های نفتی می‌نامد (به‌رغم تفاوت‌های آشکار در نوع رژیم) فرهنگ، موقعیت ژئواستراتژیک، ترتیبات نهادی و الگوهای سیاست‌گذاری عمومی فوق‌العاده مشابهی دارند. براین اساس، او نشان می‌دهد که چگونه با ورود سیل آسای درآمدهای نفتی به اقتصاد کشورهای صادرکننده نفت حوزه‌ی اختیارات و تعهدات دولت گسترش می‌یابد اما در عین حال اقتدار و نهادهای قانونی آن تضعیف می‌شود. وابستگی به نفت این دولت‌ها را به سمت تمرکزگرایی شدید قدرت سیاسی و نظام اداری آشفته و نامنسجم هدایت می‌کند. برآیند این ترتیبات نهادی در کشورهای نفت خیز بی‌توجهی به سرمایه‌ی انسانی به ویژه آموزش است. همین امر عامل بازدارنده‌ی مهمی برای توسعه‌ی کشورهای نفت خیز است.»

1 - populism

2 - Rentier State

رویکرد جایگزین نورث و همکارانش (North et al., 1396) در کتاب "در سایه خشونت"، بر این پایه استوار است که تمامی جوامع با مساله «خشونت» سر و کار دارند. در بیشتر کشورهای روبه توسعه، افراد و سازمان‌ها از خشونت یا تهدید به اعمال خشونت برای گردآوری منابع و ثروت استفاده می‌کنند و برای ایجاد امکان هرگونه توسعه، لازم است تا خشونت مهار شود. پتانسیل خشونت در بسیاری از جوامع نهفته است: سازمان‌ها عموماً از خشونت خودداری می‌کنند اما در فرصت‌هایی خشونت را ابزاری مناسب برای تعقیب اهداف خود در می‌یابند. این جوامع در سایه خشونت قرار دارند و در بیشتر تاریخ بشری به چشم می‌خورند. در این جوامع، ترتیبات اجتماعی با ایجاد انگیزه‌هایی برای افراد قدرتمند برای هماهنگی به‌جای ستیز، کاربرد خشونت محدود می‌شود.

«جوامع از طریق دست‌کاری منافع اقتصادی به‌وسیله سیستم سیاسی، رانتهایی خلق می‌کنند تا کاربرد خشونت توسط افراد و گروه‌های قدرتمند در راستای منافع آن‌ها نباشد و از کاربرد آن خودداری کنند. این روش سازماندهی جامعه یا عنوان نظم اجتماعی یا نظم دسترسی محدود شناخته می‌شود. حتی در جوامعی که خشونت یک گزینه بادوام است که طرف سومی مانند دولت نمی‌تواند به‌صورت معتبری کاربرد آن را محدود کند، برخی از افراد و سازمان‌ها می‌توانند در تعامل با سازمان‌های دیگر که خشونت بالقوه دارند از اندکی اطمینان برخوردار باشند. چارچوب تحلیلی جایگزین این کتاب براساس اهمیت سازمان‌ها هم به مثابه روش هماهنگی افراد و هم به‌عنوان طریق ایجاد رانت و شکل دادن به انگیزه‌های سازگار با رفتار فردی سامان یافته است» نورث و همکارانش (North et al., 1396).

سرمایه‌گذاری بر روی انسان به‌منظور ارتقای توانایی‌ها و استعدادها در جهت استفاده در توسعه و رشد اقتصادی آن، مسیری است که از آگاه‌سازی او نسبت به شرایط و محیط پیرامون اقتصادی‌اش آغاز می‌شود و به نظر بیشتر کارشناسان این آگاه‌سازی از گذشته تا حال، راهی مؤثرتر از آموزش ندارد. نقطه شروع برنامه‌ریزی‌های توسعه باید تحول فرهنگی باشد و هر حرکت توسعه‌ای که زمینه‌ساز تحول فرهنگی نباشد، محکوم به شکست است (متوسلی و فتح‌اللهی، ۱۳۸۹). از سویی دیگر، در سیاست‌گذاری آموزشی در ایران، عوامل دیگری نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند که می‌توانند با رویکردهای نهادگرایان ترکیب شوند. برخی از این عوامل شامل موارد زیر است:

۱. عوامل سیاسی: سیاست‌های آموزشی در ایران تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار می‌گیرند.

سیاست‌گذاران ممکن است بر اساس اولویت‌ها و اهداف سیاسی خود، سیاست‌های خاصی در زمینه



آموزش و پرورش تعیین کنند. علاوه بر این، تأمین منابع مالی و تأثیرگذاری گروه‌های قدرتی نیز در سیاست‌های آموزشی نقش دارند.

۲. عوامل اجتماعی و فرهنگی: ارزش‌ها، باورها و تمایلات اجتماعی نیز بر سیاست‌های آموزشی تأثیر می‌گذارند. نیازها و انتظارات جامعه نسبت به آموزش و پرورش، تعیین‌کننده برنامه‌ها و سیاست‌های آموزشی است. همچنین، نقش فرهنگ و تمدن در تعیین محتوا و رویکردهای آموزشی نیز حائز اهمیت است.

۳. عوامل اقتصادی: شرایط اقتصادی و منابع مالی موجود در کشور، بر سیاست‌های آموزشی تأثیرگذار است. تأمین منابع مالی کافی برای سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش، توسعه زیرساخت‌های آموزشی و بهبود شرایط موجودیت‌های آموزشی از جمله مسائلی هستند که تحت تأثیر عوامل اقتصادی قرار می‌گیرند» (همان)

در سیاست‌گذاری آموزشی در ایران، رویکردهای نهادگرایان می‌توانند با عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دیگر ترکیب شوند. برای مثال، در اصلاح نهادها و ساختارهای آموزشی می‌توان با تأمین منابع مالی و توجه به نیازهای اجتماعی و فرهنگی جامعه، بهبود عملکرد آموزشی را هدف قرار داد. همچنین، با توجه به شرایط اقتصادی و تأمین منابع مالی کافی، سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش و توسعه زیرساخت‌های آموزشی را تسهیل کرد.

موفقیت در اقتصاد همانند توسعه‌ی سیاسی، در درجه اول به بهبود نهادها بستگی دارد این نکته در طول بیست سال گذشته به اجماعی در میان اقتصاددانان تبدیل شده است؛ در این سالها جهان شاهد نمونه‌های بسیاری از ناکامی‌ها در توسعه به رغم وفور، سرمایه‌منابع طبیعی و جمعیت‌های تحصیل کرده بوده است؛ جمعیت‌هایی که در صورت عدم بهره‌گیری صحیح نهادها از

آنها یا دست به مهاجرت می‌زنند و یا راکد می‌مانند (North et al., 1396)

با باور جدی به نقش نهاد آموزش در سپهر گفتمانی نهادگرایی جدید در پیشبرد روند توسعه انسان محور، تدوین و اجرای سیاست‌های آموزشی نیز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. موضوعی که نویسندگان کتاب سیاست‌گذاری آموزشی: جهانی سازی، شهروندی و دموکراسی را به اثبات این فرضیه رهنمون می‌سازد که سیاست‌گذاری آموزشی، باید هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی به عنوان یک گفتمان تحول‌گرا در نظر گرفته شود که می‌تواند در پاسخ به بحرانهای موقت و پایدار، تأثیرات اجتماعی واقعی و عمیقی داشته باشد. (Olssen et al, 2004). یکی از بزرگترین

نارسایی‌ها در نهاد آموزش و پرورش ایران، فقدان ارتباط منسجم، پویا و نهادمند میان عرصه علم و عمل یا به تعبیری دانش و مهارت‌ورزی است. از سویی دیگر نهاد آموزش ما با پیشرفت‌ها و تغییرات جهانی در امر آموزش بسیار بیگانه است و در موارد قابل ملاحظه‌ای نیز به عمد از این مهم روی‌گردان است. در حالی که ضرورت دارد برای ایجاد حرفه‌هایی حساس به تنوع، تفاوت و نابرابری و حرفه‌هایی که بتوانند به طریقی غیرجانبدارانه عمل کنند، باید مطمئن شویم شرایط آموزشی ما بازتاب دهنده‌ی این اهداف و آرمان‌ها هستند.

همچنین بسیار مهم است که اهداف و استراتژی‌های تدریس و آموزش، هم‌زمان به تنوع فرهنگی نیز حساس شوند. «تقارن میان آنچه تدریس می‌شود و چگونگی تدریس آن موضوعات دارای اهمیت ویژه‌ای است. در این میان پارادایم‌های آموزشی مورد استفاده، محتوای دوره‌های آموزشی، چگونگی تدریس شدن موضوعات، محیط تدریس و آموزش و بازبینی بنیادی شیوه‌های عمل در موسسه‌ها دارای اهمیت هستند کوین بی و دبلیو لریمر (Larimer, kawin B, 1396).» مومنی در نقد خود بر رویکردها و سیاست‌گذاری‌های آموزشی در این می‌گوید: «در ادامه ناکارآمدی‌های آشکار و پنهان نهاد آموزش و پرورش در ایران، مسائل و مشکلات مدارس نیز با توجه به الگوهای حاکم بر مدارس دولتی و غیردولتی با وجود اجبار به تبعیت صرف از اسناد بالادستی و دستورالعمل‌های غیر کارشناسانه، وارد پیچیدگی‌های بیشتری نیز می‌شود. قاعده‌ای که حتی در نظامات آموزشی کشورهای دیگر نیز به چشم می‌خورد، مدیران مدرسه دولتی، به جای گوش فرادادن به معلمان و والدین که از خدمات ارائه شده توسط مدرسه استفاده می‌کنند، بیشتر بر جذب منابع از سوی فرادستان خود متمرکز هستند. در نتیجه، عملکرد آموزشی مدارس صدمه می‌بیند. مومنی در تبیین تاخیرهای توسعه‌ای در ایران می‌گوید: یکی از گرفتاری‌ها در ایران این است که سطح دانایی به کار گرفته شده برای قاعده‌گذاری‌های اداره امور کشور، به طرز غیرمتعارفی پایین است و این موضوع، مربوط به بازتاب ساخت سیاسی و اجتماعی و نظام آموزشی کشور می‌باشد... نظام آموزشی ما یک نظام آموزشی حافظه محور است و ساخت سیاسی ما هم یک ساخت سیاسی بیش از حد متمرکز می‌باشد. در بسیاری از موارد، تئوری و ایدئولوژی با هم خلط می‌شوند که این عمل، در بسیاری از موارد بحث را از مسیر اصلی خودش خارج می‌کند. در نظام دیوان سالاری کشور، هیچ نوع الزام نهادی برای ثبت و ضبط تجربیات وجود ندارد. بنابراین دائما در حال آزمون و خطا هستیم» (مومنی، ۱۳۹۶).



در نهایت، باید توجه داشت که سیاست‌های آموزشی در هر کشور به شرایط واقعی و نیازهای آن کشور بستگی دارد. هرچند که مفاهیم و اصول نهادگرایان مذکور می‌توانند مبنایی برای تدوین و اجرای موفق سیاست‌گذاری آموزشی در ایران باشد.

نتایج کلی و کلیدی

در این نوشتار کوشش بر آن بوده با تمرکز بر رویکرد نهادگرایی و نظریه‌های مربوط به سرمایه انسانی به تبیین نقش و اهمیت نهاد آموزش در فرایند توسعه پایدار و انسان محور و بخصوص سیاست‌گذاری‌های هم‌راستا با اهداف کلان توسعه پرداخته شود. در واقع، توسعه فرایندی است که طی آن باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، نهادهای اقتصادی و نهادهای سیاسی به صورت بنیادی متحول می‌شوند تا متناسب با ظرفیت‌های شناخته شده جدید (علم باوری و انسان باوری) شوند. در واقع، برای تحقق یافتن توسعه، انسان‌هایی مورد نیازند که ذهن و نگرش آن‌ها متحول شده باشد.

نورث در رویکرد نهادگرایی خود بر تأثیر نهادها و قوانین بر اقتصاد باور و تأکید داشت. او معتقد است که نهادها و ساختارهای قانونی بر توسعه اقتصادی و اجتماعی تأثیر مستقیم دارند. ویلیامسون، اقتصاددان آمریکایی، به مفهوم نهادها و نظام‌های اجتماعی در اقتصاد اشاره می‌کند. او بر تأثیر نهادهای اجتماعی بر اقتصاد و توسعه تأکید دارد. براساس رویکرد ویلیامسون، اصلاح نهادها و ایجاد قوانین و مقررات مناسب در زمینه آموزش و پرورش می‌تواند به بهبود عملکرد آموزشی کشور منجر شود. اوغلو و رابینسون (Acemoglu & Rabinson, 1393) بر توجه به عوامل نهادی و توسعه اقتصادی تأکید دارد. او معتقد است که اصلاح نهادها و ساختارهای اجتماعی باید با هدف توسعه و کاهش فقر انجام شود. اولسن و همکارانش بر این باور بودند که سیاست‌گذاری آموزشی، باید هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی به عنوان یک گفتمان تحول‌گرا در نظر گرفته شود که می‌تواند در پاسخ به بحرانهای موقت و پایدار، تأثیرات اجتماعی واقعی و عمیقی داشته باشد. اولسن و همکاران (Olssen et al, 2004).

بنابراین، نهادها با فراهم کردن ساختار انگیزشی برای هدایت رفتار انسان، تعامل بشری را ساختارمند می‌کنند و آموزش و پرورش، به عنوان یکی از پرچمداران توسعه، می‌تواند تأثیر مستقیم و جهانی بر رشد اقتصادی، بهبود سرمایه انسانی و تحقق توسعه پایدار با محوریت انسان و نه فقط

رفاه و رفع نیازهای اقتصادی جامعه و فرد داشته باشد. چرا که کلید ایجاد بنیانی برای فهم فرایند تحول اقتصادی باورهاست (North, 1398).

«سدلر باور دارد آموزش و پرورش با جامعه و بنیادهای آن در ارتباط است و آموزش و پرورش به همان اندازه که مخلوق نظامها و بنیادهای جامعه است خود نیز در ایجاد شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جدید و دگرگونی نهادهای قدیمی جامعه نقش مؤثر دارد». الماسی (۱۳۷۵). مدل نهادگرایی سیاست به عنوان پیامد نهادی این مدل بیان می‌دارد که رابطه بین سیاستگذاری عمومی و نهادهای دولتی بسیار نزدیک است و یک سیاست تا زمانی که بعضی نهادهای دولتی، اتخاذ، اجرا و به پیش نبرند تبدیل به سیاست عمومی نمی‌شود. (قلی‌پور و همکاران، ۱۳۸۹). سن (Sen, 1395) نیز درباره نقش و نفوذ سرمایه انسانی و توانمندی‌های انسان در روند توسعه به‌عنوان دو متغیر تاثیرگذار می‌گوید: «فرایندی که در آن بهره‌وری کیفی انسانها به‌عنوان یک کلیت به حساب می‌آید تغییر یافته است. مثلاً مردم در طی زمان از طریق آموزش، یادگیری و مهارت‌اندوزی می‌توانند از بهره‌وری بسیار بیشتری برخوردار شوند و این پدیده تأثیر بسیار زیادی بر توسعه اقتصادی دارد (حیدری، ۱۳۹۵)

«کلید توسعه‌ی بسیاری از کشورها نظیر، آلمان، کره ژاپن و آمریکا رشد و توسعه آموزش همگانی متناسب با شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه بوده است. این در حالی است که ایران تاکنون با خلأ جذب چنین آموزش‌هایی چه در حوزه عمومی و چه در حوزه مهارتی روبه‌رو بوده است. اگر قرار است ایران جامعه‌ای دانش بنیان شود باید پس از هدف‌گذاری در ارتباط با استراتژی‌ها در تمامی حوزه‌ها آموزش و به‌ویژه آموزش پایه در اولویت قرار گیرد». (مومنی و چهاربند، ۱۳۹۱). سیاست‌گذاری توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی در دولت‌های توسعه‌گرا تا حد زیادی متأثر از الگوی موفق ژاپن بوده است. توسعه‌ی ژاپن به مدد توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی رقم خورد. ژاپن با منابع مادی اندک که بنیان استراتژی و سیاست‌گذاری‌های کلان خود را بر پایه انباشت سرمایه انسانی به‌عنوان عامل اصلی تولید انباشت سرمایه بنا نهاد. رویکردی که به‌عنوان یک الگوی موفق از سوی سایر کشورها به‌خصوص کشورهای آسیای شرقی و آسیای جنوب شرقی به‌کار گرفته شد. در واقع، توانایی‌های نهادی ایجادشده در دولت‌های توسعه‌گرا به کشورهاشان این امکان را داد تا با کنترل و هدایت جریان رانت‌ها، منابع مالی را برای انباشت اولیه‌ی سرمایه‌ی انسانی (موتور محرکه‌ی فرایند توسعه) بسیج کنند. برای نمونه، سنگاپور نیز در نخستین سند برنامه‌ی پیشرفت



خود توسعه‌ی سرمایه‌ی انسانی را در اولویت قرارداد و برای آن سیاست‌گذاری کرد. از این‌رو، یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در توسعه‌ی اقتصادی سنگاپور طی چهل سال اخیر نظام آموزش همگان و کارآمد این کشور بوده است (حیدری، ۱۳۹۵).

در تحلیل مسئله تاخر توسعه در ایران، در نهایت به این نقطه منتهی می‌شود که با توجه به رویکرد فراگیر نهادگرایی به‌خصوص نهادگرایی جامعه‌شناختی که بر کنش انسان‌ها، فرهنگ، دانش و آموزش انسان‌ها به‌عنوان محور توسعه تاکید دارد، از کلیدی‌ترین حلقه‌های گذر از توسعه نیافتگی به فرایند توسعه است. موضوعی که شاهد مثال‌های قدرتمندی در اثبات آن وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها نمونه‌های ژاپن و سنگاپور است. نمونه‌های موفق که به‌عنوان الگوی پیشرفت و توسعه در کشورهای دیگر و به‌خصوص شرق آسیا مورد توجه و بهره‌برداری قرار گرفت. این در حالی است که سیاست‌گذاری‌های آموزشی در کشور ما همچنان در چرخه‌ای پر از ابهام و به‌دور از برنامه استراتژیک توأم با روزمرگی‌های شایع در دیوان سالاری کشور و بدون ارتباط موثر با سایر نهادهای داخلی و بین‌المللی؛ مسیر خود را می‌پیماید. این در حالی است که با اتکا بر رویکرد نهادگرایی توسعه‌گرا می‌تواند در جهت اصلاح ساختارهای آموزشی و بهبود عملکرد آموزش و پرورش حرکت کرد.

همچنین در روند سیاست‌گذاری آموزشی در ایران، رویکردهای نهادگرایان می‌توانند با عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دیگر ترکیب شوند. برای مثال، در اصلاح نهادها و ساختارهای آموزشی میتوان با تأمین منابع مالی و توجه به نیازهای اجتماعی و فرهنگی جامعه، بهبود عملکرد آموزشی را هدف قرار داد. همچنین، با توجه به شرایط اقتصادی و تأمین منابع مالی کافی، سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش و توسعه زیرساختهای آموزشی را تسهیل کرد. در واقع، از طریق فرآیندهای نهادی ساختاری می‌توان بیشترین سطح همکاری بین نیروهای اجتماعی و سیاسی را به‌وجود آورد.

در ایران، سیاستهای آموزشی نیز باید به تحقق اهداف توسعه‌ای و اجتماعی کشور کمک کنند. از این رو می‌بایست اهمیت اصلاح نهادها و قوانین مرتبط با آموزش و پرورش، مدارس، دانشگاه‌ها و سایر سازمان‌های آموزشی در دستور کار سیاستگذاران قرار دارد. به‌عنوان مثال، اصلاحات در ساختار سیستم آموزشی، توسعه نهادها و سامانه‌های آموزشی و افزایش شفافیت در این زمینه، از جمله اصولی هستند که در سیاستهای آموزشی در ایران قابل طرح و اجرا می‌باشد.

منابع

- آوری، پ. (۱۳۷۷). تاریخ معاصر ایران، از تأسیس پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: جلد دوم، چاپ سوم. انتشارات عطائی
- ابراهیمی مقدم، ن. خوش چهره، محمد. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی آموزش و پرورش کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه. مجله راهبرد. شماره ۵۱
- استونسون، ه. بل، ل. (۱۳۹۲). سیاست‌گذاری آموزشی فرایند مباحث و تاثیرات، ترجمه محمود ابوالقاسمی و کورش فتحی واجارگاه. تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش، تهران، نورالثقلین
- اسمیت، ک. و لریمر، ک. (۱۳۹۶). درآمدی نظری بر سیاست عمومی، تهران، ترجمه بهزاد عطار زاده. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- الماسی، ع. (۱۳۷۵). آموزش و پرورش تطبیقی، تهران: انتشارات رشد
- حیدری، ع. (۱۳۹۵). سیاست‌گذاری سرمایه انسانی در ایران. تهران: انتشارات آگاه
- سرکار آرانی، م. (۱۳۸۲). اصلاحات آموزشی و مدرن سازی با تاکید بر مطالعه تطبیقی آموزش و پرورش ایران و ژاپن. تهران: انتشارات روزنگار
- سن، آ. (۱۳۹۹). توسعه یعنی آزادی، ترجمه محمد سعید نوری نائینی، تهران: نشر نی
- فاطمی امین، ز. فولادیان، م. (۱۳۸۸). نظام آموزشی و بازدهی آموزشی (مطالعه تطبیقی ۷۰ کشور جهان، مجله راهبرد فرهنگ، شماره هفتم
- عجم اوغلو، د. رایبسون، ج. (۱۳۹۳). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟، ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور. تهران: انتشارات روزنه
- عظیمی (آرانی)، ح. نورمحمدی، خ. (۱۳۹۱). اقتصاد ایران: توسعه، برنامه ریزی، سیاست و فرهنگ. تهران: نشر نی
- عظیمی (آرانی)، ح. (۱۳۹۳). مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران. تهران: نشر نی
- قلی پور، ر. غلام پور آهنگر، ا. (۱۳۸۹). فرایند سیاست‌گذاری عمومی در ایران، تهران: معاونت پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- متوسلی، م. فتح‌اللهی، ج. (۱۳۸۹). مقدمه‌ای بر نظریات ویلیامسون و کاربرد آن در تحلیل مسایل توسعه ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال دهم، شماره سوم
- محمد کمال، س. (۱۳۸۸). از مدارس رشدیه تا رشد مدارس جدید در ایران: تفکیک نهاد علم و دین در تاریخ اجتماعی قاجار. وبگاه <http://anthropology.ir/node/3134.htm>
- مصلی نژاد، ع. (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی ایران (دوران معاصر)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- مصلی نژاد، ع. (۱۳۹۷). سیاست‌گذاری اقتصادی، مدل، روش و فرایند. تهران: انتشارات رخداد نو



معدن دار آرانی، ع. سرکار آرانی، م. (۱۳۹۶). آموزش و توسعه- مباحث نوین در اقتصاد آموزش، تهران: نشر نی

مومنی، ف. (۱۳۹۶). اقتصاد سیاسی توسعه. تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ دوم
مومنی، ف. چهاربند، ف. (۱۳۹۱). جایگاه نهادی آموزش پایه در توسعه دانش بنیان. نامه سیاست علم و فناوری، سال دوم، شماره یک

مومنی، ف. نیکو نسبستی، ع. (۱۳۹۶). رویکرد نهادی به توسعه و دلالت های آن برای ایران، فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶۴

مومنی، ف. (۱۳۹۵). راه نجات اقتصاد ایران، دانایی محوری است. وبگاه

<http://yon.ir/MIwZU>.

نورث، د. (۱۳۹۸). فهم فرایند تحول اقتصادی. ترجمه میر سعید مهاجرانی و زهرا فرضی زاده. تهران: نشر نهاد گر، چاپ سوم

نورث، د. والیس، ج. وب، س و همکاران (۱۳۹۶). در سایه خشونت: سیاست، اقتصاد و مساله توسعه، ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور، تهران: انتشارات روزنه، چاپ سوم

Bourdieu, D. (1986). The forms of capital. In Richardson, J., Handbook of theory and research for the sociology of education (New York: Greenwood), 241-258.

DE Clercq, Dirk. Dakhli, Mourad. Vlerick Leuven. (2023). Human, Social capital, and Innovation: A Multi-Country study, Gent Management School MOURAD DAKHLI, Institute of International Business, J. Mack Robinson College of Business Georgia State University.

Howlett, M. Ramesh, M., (2003). "Studying Public Policy: Policy Cycles and Policy, Subsystems". Oxford, Policy University Press, USA, 2 Edition

Olssen, Mark. Codd, John. O'Neill, Anne-Marie. (2004). Education Policy: Globalization, Citizenship and Democracy, London Thousand Oaks New Delhi, First published